

## یک ساخت ناشناخته فعل التزامی در فارسی میانه

سید احمد رضا قائم مقامی<sup>۱</sup>

استادیار گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران

(از ص ۱۲۵ تا ص ۱۳۶)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۰۳/۰۱؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۰۶/۲۰

### چکیده

در زبان فارسی میانه، مانند بسیاری از زبان‌های دیگر، یکی از وجوه فعل التزامی است که هم در زمان مضارع و هم در زمان ماضی کاربرد داشته، ولی در متون موجود فقط از بعضی صیغه‌های آن شواهدی در اختیار است. ماضی التزامی در فارسی میانه کم‌کاربردتر از مضارع التزامی است و ظاهراً محدود است به بعضی افعالی که از ماده یا بن ماضی فعل و فعل معین *hād* ساخته شده‌اند. با این حال، صورت دیگری از افعال التزامی هم در متون موجود به کار رفته که از ماده ماضی و صرف مضارع فعل *būdan* ساخته می‌شده و در کتاب‌های دستور ذکری از آن نشده است. این ساخت در فارسی جدید (یا فارسی دری) هم استمرار پیدا کرده و منشأ آن را نیز می‌توان در ساخت‌های فعلی ترکیبی زبان‌های ایرانی باستان (یعنی اوستایی و فارسی باستان) نشان داد.

**واژه‌های کلیدی:** دستور تاریخی، فارسی میانه، فارسی جدید، ساخت فعل، وجه التزامی.

## مقدمه

وجه التزامی، که بیشتر در جملات پیرو به کار می‌رود و در بسیاری موارد تحقق امری را وابسته به تحقق امر دیگر می‌کند، وجهی است برای بیان معانی احتمال و امکان و شرط (معمولاً شرطی که محقق می‌شود و گاهی شرط نامحقق) و خواست و قصد و گاهی پند و توصیه و دستور و امر و نهی. حیطة این وجه معمولاً زمان آینده است و شاید، چنان که بعضی گفته‌اند (Gonda, 1956: 68ff.)، کارکرد اصلی آن بیان تصویری باشد که گوینده پیش از وقوع فعلی در ذهن دارد و چنین می‌پندارد که آن تصور ذهنی امکان تحقق دارد یا در شرف تحقق است.

در ایرانی باستان نیز تقریباً می‌توان همین معانی را برای وجه التزامی برشمرد. در زبان اوستایی، که شواهد آن طبعاً بیش از فارسی باستان است، وجه التزامی مخصوصاً بر احتمال و امکان و شرط و قصد و خواست و امر و نهی (همراه با ادات نهی) و توصیه (معنای اصلی توصیه بوده و از آنجا معنای امر، اعم از حاضر و غایب، منتزعه شده) و بیان زبان آینده دلالت دارد، ولی کاربرد آن تا حدی وابسته به این است که در جمله پیرو به کار رفته باشد یا در جمله پایه، اعم از خبری و پرسشی (برای تفصیل مطلب، رک. Kellens, 1984: 261ff.). آنچه در ایرانی باستان مسئله هست این است که فعل التزامی هم با شناسه‌های به‌اصطلاح اولیه ساخته می‌شود و هم با شناسه‌های به‌اصطلاح ثانویه (در نوشته‌های موجود فارسی باستان فقط با شناسه‌های اولیه)، و می‌دانیم که از این جهت و از بعضی جهات دیگر شبیه است به کاربرد آن در هندی باستان. گویا برای ساخت فعل التزامی در اصل شناسه‌های ثانویه را به کار می‌برده‌اند و شناسه‌های اولیه کم‌کم تحت تأثیر وجه اخباری، مخصوصاً در آن کاربردهای وجه التزامی که به وجه اخباری نزدیکند، برای خود جایی باز کرده‌اند (Gonda, 1956: 111; Szemerényi, 1990: 258)، اما این خلاف کاربرد شناسه‌های وجه التزامی در بعضی دیگر از زبان‌های هندواروپایی است. جواب درست مسئله هر چه باشد، صورت آن این است که وجه التزامی در اوستایی هم با شناسه اولیه ساخته می‌شود هم ثانویه، هم بر روی ماده‌های مضارع ساخته می‌شود و هم بر روی ماده‌های ماضی مطلق<sup>۱</sup> و نقلی<sup>۲</sup>، و گذشته از فعل نقلی، که شناسه‌های مخصوص به خود دارد، شناسه‌های اولیه و ثانویه هر دو به هر دو دسته ماده‌های مضارع

1. aorist  
2. perfect

و ماضی التزامی<sup>(۱)</sup> می‌پیوندند و این فهم اختلاف این دو را دشوار می‌کند. ماضی نقلی التزامی ظاهراً تقدم زمانی فعل را نسبت به مضارع التزامی نشان می‌دهد (Kellens, 1984: 105, 273) و این معقول است، اما ماضی التزامی و مضارع التزامی ظاهراً در کاربرد یکسان‌اند و جز در نمود فعل<sup>۱</sup> فرقی با هم ندارند (Skjærvø, 2009a: 135)، و مثلاً کاربرد فعل *ah-* «بودن» نشان می‌دهد که شناسه‌های اولیه و ثانویه در وجه التزامی، لااقل در مورد بعضی افعال، نباید فرق چندانی با هم داشته باشند (درباره شناسه‌های وجه التزامی در اوستایی، از جمله رک. Skjærvø, 2009a: 92؛ درباره شناسه‌های آن در فارسی باستان، از جمله رک. Brandenstein-Mayrhofer, 1964: 76-77, 79-81). از وجه التزامی در ایرانی باستان، شواهدی ترکیبی<sup>۲</sup> هم در متون باقی مانده هست که به آن باز خواهیم گشت.

### ۱. فعل التزامی در فارسی میانه

می‌دانیم که فعل مضارع التزامی در فارسی میانه و پهلوی اشکانی بازمانده همان فعل مضارع التزامی در ایرانی باستان است، یعنی از ماده یا بن مضارع و شناسه‌های مختص فعل التزامی ساخته می‌شود (درباره این شناسه‌ها در فارسی میانه و پهلوی اشکانی، از جمله رک. Skjærvø, 2009b: 219). از این نوع ساخت در فارسی میانه بیشتر صیغه سوم شخص مفرد باقی مانده است و به همین سبب هم هست که شواهد فعل دعا، که بازمانده این افعال در فارسی نو است، غالباً از صیغه شوم شخص مفرد است و صیغه‌های دیگر مثل *بینام* ظاهراً متعلق است به گویش شاعران و نویسندگان اران و آذربایجان. اما فعل التزامی ماضی بازمانده یک صورت ترکیبی در زبان‌های ایرانی باستان است و آن در فارسی میانه عبارت است از ماده یا بن ماضی به‌علاوه صورت سوم شخص مضارع التزامی فعل *h-* (یعنی *hād*) که فعل معین است، و در پهلوی اشکانی عبارت است از ماده یا بن ماضی به‌علاوه صورت سوم شخص مضارع التزامی فعل *ah-* (یعنی *ahād*) که آن نیز فعل معین است. این ساخت را می‌توان با چند مثال، که معمولاً در چند کتاب دستور تکرار شده، توضیح داد:

(1) *kē pad ašmāh wināst hād, hān-itān dādestān kunān* (Henning, 1933: 244; Brunner, 1977:202; Lazard, 1984:3)

1. aspect  
2. periphrastic

«هر که در حق شما گناهی کرده باشد / به شما آسیبی رسانده باشد، او را به جهت شما مجازات کنم.»

(2) *harw kē ēn mizdagtāzī az man padīrift hād...* (Brunner, 1977: 201)

«هر که این انجیل / بشارت را از من پذیرفته باشد ...»  
گاهی نیز همین ساخت به جای ساخت اصطلاحاً تمنایی<sup>۱</sup> یا شرطی نامحقق<sup>۲</sup> به کار رفته است (در واقع بهتر است گفته شود که التزامی گاهی بر امر نامحقق هم دلالت دارد).

(3) *pad hān cē-šān nē dīd hād, abar kas zūrgugāy mā hēb bawēnd.* (Brunner, 1977: 202)

«در آنچه ندیده باشند، علیه کسی گواهی دروغ ندهند.» (تحت اللفظی: «بر کسی گواه دروغ نباشد»).

(4) *agar kay Xusraw uzdēsār ī pad war ī cēcast nē kand hād ..., ēg petyārag ēdōn stahmagtar būd hād kū ristāxēz nē šāyist hād.*

«اگر کیخسرو بتکده کنار چیچست را نکنده بود ...، شرّ چندان قویتر شده بود که رستاخیز ممکن نمی‌شد.» (راستارگویا، ۱۳۴۷: ۱۶۷؛ آموزگار-تفضلی، ۱۳۷۵: ۷۹)<sup>(۳)</sup>  
این شاهد را هم بعضی محققان از همین ساخت در پهلوی اشکانی نقل کرده‌اند (چون جمله عامل ندارد، مجهول است):

(5) *kē buxtagīft až andar kišt ahād...* (Skjærvø, 2009b: 235)

«هر که (تخم) رستگاری در درون او گشته شده باشد ...»

آنچه دربارهٔ ماضی التزامی در ایرانی میانهٔ غربی در کتاب‌ها یا مقالات دستوری آمده – تا آنجا که نویسنده جستجو کرده – در اساس بیش از این نیست: زالمان (Salemman, 1895-1901)، هنینگ (Henning, 1933)، راستارگویا (۱۳۴۷)، برونر (Brunner, 1977)، آموزگار و تفضلی (۱۳۷۵)، ابوالقاسمی (۱۳۷۵)، زوندلمان (۱۳۸۲): ۲۰۸-۲۰۹، ۲۴۰-۲۴۳، شروو (Skjærvø, 2009a, 2009b) فقط همین ساخت را در مورد فعل

1. optative  
2. irrealis

ماضی التزامی پهلوی آورده‌اند.<sup>(۳)</sup> اما یک ساخت ماضی التزامی هم در متون زند، یعنی ترجمه‌های اوستا به پهلوی، و غیر زند هست که با فعل معین *būdan* ساخته می‌شده و ظاهراً چون مشابهت بسیار به فعل مجهول دارد، از نظر محققان پنهان مانده است. البته زالمان (Salemann, 1895-1901: 314)<sup>(۴)</sup>، هنینگ (Henning, 1933: 242) و ابوالقاسمی (۱۳۷۵: ۱۷۴)<sup>(۵)</sup> شواهدی از بعضی افعال التزامی مجهول، مانند *bast nē bawānd* «بسته نشوند» و *āfrīd bawāh* «ستوده باشی»، آورده‌اند (دو محقق اخیر این‌ها را مضارع التزامی مجهول خوانده‌اند)، ولی باز هم به آن افعال ماضی التزامی که موضوع این نوشته است و در فارسی نو، یعنی فارسی بعد از اسلام، هم باقی مانده، بی‌توجه بوده‌اند. شواهدی که در ادامه بحث می‌آید این مطلب را روشن خواهد کرد:

(1) *kē yazēd xwaršēd ī amarg ī rāyōmand ī arwandasp ... , ā-š yašt bawēd Ohrmazd, ā-š yašt bawēd amahraspandān.*

«هر که خورشید جاودان شکوهمند (یا درخشان) دارای اسبان تیزتک را بپرستد ... هرمزد را پرستیده باشد، امشاسپندان را پرستیده باشد.» (زند خورشید نیایش، ۱۴: 44). (Taraf, 1981: 44).

پیداست که جمله بعد از *ā-š* جمله پیرو است و وابسته به جمله اول و فعل آن التزامی است. به علاوه، ساخت جمله کنایی (ارگاتیو) است و ضمیر *-š* در آن اصطلاحاً نقش عامل<sup>۱</sup> دارد و بنابراین ممکن نیست که فعل جمله را مجهول بدانیم. مقایسه آن با فعل‌های مجهول این عبارت از دینکرد (Madan, 1911: 456. 6-7) فرق دو جمله را آشکار خواهد کرد:

*ka drōn yašt ud stāyišn ī yazad pēš az (az) xwardan abar xwarišn guft bawēd ...*

«وقتی که درون یشته شود<sup>(۶)</sup> و ستایش ایزد پیش از خوردن، بر سر غذا گفته شود...»

(2) *kē mard ī ahlaw rāmēnēd ayāb bēšēd, ēg-iš Ohrmazd rāmēnīd ayāb bēšīd bawēd.*

1. agent

«هر که مرد نیکوکار را شادمان کند یا بیازارد، هر مزد را شادمان کرده یا آزرده باشد.» (بندهشن، ۸-۷.۱۳۹، TD<sub>1</sub>؛ قس بهار، ۱۳۶۹: ۱۱۰ که ترجمه‌اش نادرست است).  
در این عبارت نیز ضمیر *-š* عامل است و ساختار جمله کنایی است.

(3) *pursīd kū ristāxēz ciyōn kunēnd ud rist ciyōn wirāyēnd? ka-šān rist wirāst bawēd, ciyōn bawēnd? ka-šān kard bawēd, ā-šān rōšnīh ud star ud māh ud xwaršēd andar abāyēd (text: +bawēd) ayāb nē?*

«پرسید که رستاخیز چگونه کنند (یعنی قیامت را چگونه برپا کنند و جهان دیگر را چگونه بسازند) و مردگان را چگونه برانگیزند و راست و باندام برآورند؟<sup>(۷)</sup> چون مردگان را برانگیخته باشند، ایشان چگونه باشند؟ چون قیامت را برپا کرده باشند، روشنی و ستارگان و ماه و خورشید ایشان را در بایست است یا نه؟» (دادستان دینی، ۱/۳۶)

باز توجه شود که ضمیر *-šān* عامل است و *bawēd* مطابق مفعول جمله، که سوم شخص مفرد است، صرف شده است. در مورد فعل دوم، مفعول جمله، که *ristāxēz* است، محذوف است.

(4) *yazdān pad xwēš tan mēhmān kunēd, ud ka-tān pad xwēš tan mēhmān kard, ēg-itān pad hamāg gehān mehmān kard bawēd.* (DKM. 216.15f.)

«یزدان را به تن خویش مهمان کنید،<sup>(۸)</sup> و چون یزدان را در تن خویش مهمان کردید، در همه جهان مهمان کرده باشید.»

(5) *kas gyāg [ī] ēw-nay (?) abar ēstēd pad wirāstan, hān gyāg [ī] ēw-nay(?) wirāst, ēg-iš hamāg gehān wirāst bawēd.* (DK VI, 131; Shaked, 1979: 52)

«هر کس در همان مختصر جایی که هست به اصلاح آن ایستد،<sup>(۹)</sup> اگر آن مختصر جا را اصلاح کرد، همه جهان را اصلاح کرده باشد.»

(6) *hān ī driyōš mardom agar ōh agdēn ayāb nē frārōn-rawišn, ēg-iz-iš ciš awiš dahišn, ud kē dahēd, pad bahr ī xwēš hān druz ī niyāz*

*xwānēnd az gēhān bē kard u-š petyārag ud wizand az xwēš spōxt  
bawēd* (DK VI, 292; Shaked, 1979: 112)

«مردم درویش را، اگر هم بددین و بدکردار باشد، چیز باید داد (به اصطلاح امروز، باید کمکشان کرد)، و هر که دهد، به سهم خود آن دیو را که «نیاز» خوانند از جهان بیرون کرده باشد و آفت و گزند را از خویش دور داشته باشد.»

(7) *cē ciš kunom ī-m xwadāyīh ī ašmāh abzāyēnīd bēd* [ var. : *bawēd* ]?  
«چه کنم که خدایی شما را افزوده باشم (یعنی وسعت بخشیده باشم)؟» (زند یسن  
۵/۳۴ الف؛ Dhabhar, 1949: 161)

معنای این عبارت این نیست که خدایی شما «افزوده شود» چون ضمیر *m*- مانع از آن است که فعل جمله مجهول باشد.

(8) ... *pad ān ī xwēš kunišn frōd murd bawēd*.  
«به سبب آن عمل خویش فرومرده باشد.» (زند یسن ۴/۴۶ ج؛ Dhabahr, 1949: 209)

فعل جمله لازم است و پیداست که مجهول نیست. عبارت زیر هم چنین است:

(9) *kē menišn ō xwadāyīh wāzēnēd, frōd murd bawēd*.  
«هر که اندیشه را به سمت حکومت/قدرت براند، فرومرده باشد.» (زند یسن ۱۰/۴۹؛  
Dhabahr, 1949: 216)

به شمار این شواهد می‌توان باز هم افزود،<sup>(۱۰)</sup> ولی ذکر آن‌ها سخن را به درازا خواهد کشاند. عجالتاً همین که نشان داده باشیم این ساخت در بیش از یک متن کاربرد دارد کفایت می‌کند. اما مقایسه این ساخت با نظایر فارسی آن تردیدی باقی نمی‌گذارد که باید آن را ماضی التزامی به حساب آوریم. می‌دانیم که در فارسی ماضی التزامی را با صرف مضارع فعل معین باش، که در اصل ظاهراً صورت آینده بودن است،<sup>(۱۱)</sup> می‌سازند (باشم، باشی، باشد، ...)، ولی این وجه ساخت کهنه‌تری هم در فارسی داشته که عبارت

بوده است از بن ماضی به‌علاوه صرف فعل مضارع فعل بودن، یعنی بوم، بوی، بود، ... (از جمله رک. ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۲۱۱؛ فرشیدورد، ۱۳۸۳: ۲۷۷، ۲۸۶؛ Lazard, 1963: 341) <sup>(۱۲)</sup> بعضی شواهد آن چنین است (رک به صفحات مذکور در کتاب لازار و فرشیدورد که شواهد نسبتاً زیادی آورده‌اند):

- (۱) گفت: خواب تو جزوی است از پیغامبری. خواست تا همه اجزای پیغامبری او را گرد آمده بُود. (تاریخ بلعی، ۲۲۸)
- (۲) هرکه با من حرب کند، با خدای آسمان کرده بُود. (همان، ۲۸۷)
- (۳) از پس آنکه ... کرده بوی. (هدایه‌المتعلمین، ۳۴۰)
- (۴) ... بشناخته بی [= بوی]. (طبقات‌الصوفیة/انصاری، نقل از لازار)

بی به جای بوی در طبقات انصاری شواهد بسیار دارد؛ حذف «و» آن را با شاهد شماره (۷) از شواهد بالا می‌توان مقایسه کرد.

از مقایسه این شواهد با شواهد متون فارسی میانه به آسانی می‌توان دریافت که این هر دو یک ساخت‌اند و اختلاف تنها در کنایی بودن بیشتر مثال‌های فارسی میانه است که طبعاً در فارسی نو نباید انتظار آن را داشت (می‌دانیم که ساخت کنایی در فارسی نو بسیار کم‌کاربرد است). بنابراین، مطالب فوق ظاهراً به شرح بیشتری نیاز ندارد.

## ۲. منشأ این ساخت

می‌دانیم که در زبان‌های اوستایی و فارسی باستان از صفت مفعولی و افعال ربطی، مخصوصاً *bav-* ساخت‌های ترکیبی‌ای به وجود آمده که منشأ افعال مجهول، نقلی و بعید در فارسی میانه است (از جمله رک. Bartholomae, 1961: 930; Skjærvø, 1985)

(1) *yadiy kāra pārsa pāta ahatiy*, ... (DPe 22)

«اگر مردم پارس محافظت شوند (تحت‌اللفظی: پاییده شود).»

(2) *yezi aēm bavaiti yaštō xšnūtō*... (Yt. 8. 43)

«اگر او پرستیده شود و خشنود شود.» («خشنود» در اصل صفت مفعولی است.)



(3) *mānayən ahe yaθa nā satəm... paršanqm nijatəm hyāf* (Yt. 13.71)  
«چنانکه گویی صد ... خوشه فروافکنده شده باشد.»

چنانکه از چند مثال بالا پیداست (و مثال‌های متعدد دیگر هم می‌توان آورد)، ساخت مجهول ترکیبی فارسی میانه (مانند *gufti bawēd* و ...) بازمانده همین ساخت است. مثال سوم، گرچه به ماضی التزامی نزدیک است، ولی به هر حال مجهول است و در اصل تمنایی است. حال اگر به همین ساخت یک عامل افزوده شود، بسیار به ساخت کنایی فارسی میانه نزدیک شده‌ایم و در واقع اصل آن را نشان داده‌ایم. اصل افعال التزامی مورد نظر ما در این مقاله را نیز باید در همین جا جستجو کرد:

(4) *yahmāi xšnūtō bavaiti miθrō ... ahmāi jasaiti avaiηhe*. (Yt 13.71)  
«مهر ... از هر که خشنود باشد ... به یاری او آید.» (تحت اللفظی: «مهر به وسیله هر که (=عامل) خشنود شده باشد ... به سوی او آید برای یاری.»)

(5) *yezi.šē bavainti anāzaratā* ... (Yt.13.63)  
«اگر ایشان (= فروهرها) از او آزرده نباشند ...» (تحت اللفظی: «اگر ایشان به وسیله او نیاززده بوند.»)

(6) *yəzica hē anya aγa šyaoθna fravaršta, paitita hē ciθa*. (Vd.3.21)  
«و اگر کارهای بد دیگری هم به وسیله او انجام شود / انجام شده باشد، به سبب آن بخشیده شود.» (cf. Skjærø, 2009a: 144)

در این مثال‌ها اولاً باید به ساختار التزامی جملات (در دو جمله اخیر التزامی بیان شرط) توجه داشت و ثانیاً توجه داشت که ضمائر غیرفاعلی این جملات، که با حروف سیاه مشخص شده‌اند، همان نقش به‌اصطلاح عامل را در فارسی میانه دارند و اگر این جملات را مجهول هم ترجمه کرده‌ایم، به سبب زیرساخت مجهول آن‌هاست و این چیزی است که برای آشنایان با این مباحث نیازمند شرح بیشتر نیست.

### ۳. نتیجه

آنچه از شواهد و توضیحات پیشین به دست می‌آید این است که یک ساخت التزامی ترکیبی غالباً کنایی هم در متون فارسی میانه هست که ظاهراً به سبب مشابهتش با مضارع مجهول از دید محققان پنهان مانده است. آنچه از جستجوهای نویسنده به دست آمده شواهدی است از صرف سوم شخص مفرد این نوع فعل. اما چون در فارسی جدید از صیغه‌های دیگر این نوع فعل هم شواهدی در دست است (گفته بوم، گفته بوی، ...)، باید احتمال داد که در متون فارسی میانه هم بتوان شواهدی از صیغه‌های دیگر به دست آورد. از دیگر ساخت ماضی التزامی فارسی (گفته باشم، گفته باشی، ...)، که تا به امروز هم کاربرد دارد، بعید است که بتوان شواهدی در فارسی میانه پیدا کرد؛ صورت‌های صرفی باشم، باشی، باشد، ... ظاهراً مانند هستم، هستی، هست، ... نوآوری فارسی جدید است.

### پی‌نوشت‌ها

۱. مقصود از ماده التزامی، ماده مضارع و ماضی است به علاوه نشانه وجه التزامی که عبارت از یک فتحه است.
۲. قس مثال دیگری در همین معنا در مقاله شروو (Skjærvø, 2009b: 236) و یک شاهد بیرون از جمله از هنینگ (Henning, 1933: 240).
۳. به این فهرست می‌توان گفتارهایی درباره زبان پهلوی اشکانی (*Essai sur la langue parthe*) از گیلن (۱۹۳۹)، مطالعاتی درباره ترجمه پهلوی اوستا (*Studien zur Pahlavi-Übersetzung*) از کانترا (۲۰۰۴)، راهنمای زبان پارتی از حسن رضایی باغبیدی (۱۳۸۵) و دستور زبان ایرانی میانه غربی (*Grammatik des Westmitteliranischen*) از مایسترانست (۲۰۱۴) و بعضی آثار دیگر را هم اضافه کرد. ما برای رعایت اختصار به همین یادداشت درباره آن‌ها اکتفا می‌کنیم. آخرین کتاب مهم درباره دستور زبان‌های ایرانی میانه غربی همین کتاب اخیرالذکر مایسترانست است که شاید از بعضی جهات نسبت به بعضی آثار پیشین تا حدی نشانه سرفت باشد.
۴. زالمان در میان شواهد خود، *dād bawēd* (wird gegeben)، (werden gepriesen) *stāyīd bawēnd* را، چنانکه پیداست، مجهول ترجمه کرده است و معلوم نیست که چرا راستارگویا (۱۳۴۷: ۱۶۵) می‌گوید که زالمان این دو شاهد را آینده ترجمه کرده است.
۵. احتمالاً محققان دیگری هم از این ساخت یاد کرده‌اند.
۶. «درون یشتن» از آداب و عبادات زردشتیان است.

۷. معنای *wirāstan* مردگان این است.
۸. «مهمان کردن» ایزدان در تن خویش یعنی چنان کنید که ایزدان در تن شما حلول کنند و وجود شما الهی شود.
۹. به سبب کلمه مبهم متن، ترجمه آزاد است.
۱۰. سه شاهد از شواهدی را که اینجا آمده آقای امین شایسته، دانشجوی دکتری رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران، به خواست نویسنده، یافته است.
۱۱. نوایی (۱۳۷۱) باش را «واژه ناجور» می‌خواند و باشد را صورت تحول یافته *bešavād* می‌شمارد. آن مرحوم از این آراء بی‌اساس کم ندارد.
۱۲. خانلری در تاریخ زبان فارسی (۳۱۷/۲)، با آنکه در عنوان مطلب خود به این ساخت اشاره کرده، ظاهراً فراموش کرده است که شواهد آن را بیاورد.

## منابع

- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی ۱۳۷۵. *زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن*، تهران: معین.
- ابوالقاسمی، محسن ۱۳۷۵. *دستور تاریخی زبان فارسی*، تهران: سمت.
- بندهشن/ ایرانی، چاپ عکسی از روی نسخه شماره ۱ تهمورس دینشاه (TD<sub>1</sub>)، بنیاد فرهنگ ایران. بهار، مهرداد ۱۳۶۹، بندهش، تهران، توس.
- داتستان دینیک ۱۳۵۶. به تصحیح تهمورس دینشاه جی انکلساریا، به کوشش ماهیار نوایی و محمود طاووسی، شیراز: مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی شیراز.
- راستارگویا، و. س. ۱۳۴۷. *دستور زبان فارسی میانه*، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- زوندرومان، ورنر ۱۳۸۲. «پارتی» و «فارسی میانه»، در رودیگر اشمیت (ویراستار)، *راهنمای زبان‌های ایرانی باستان و ایرانی* / *ایرانی باستان و ایرانی میانه*، ترجمه حسن رضایی باغبیدی و دیگران (ج ۱، ۱۹۰-۲۶۰)، تهران: ققنوس.
- فرشیدورد، خسرو ۱۳۸۳. *فعل و گروه فعلی و تحول آن در زبان فارسی*، تهران: سروش.
- کلنز، ژان ۱۳۸۲. «اوستایی»، در رودیگر اشمیت (ویراستار)، *راهنمای زبان‌های ایرانی باستان و ایرانی میانه*، ترجمه حسن رضایی باغبیدی و دیگران (ج ۱، ۷۰-۱۰۹)، تهران: ققنوس.
- نوایی، یحیی ماهیار ۱۳۷۱. «باشد» در هفتاد مقاله: *ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی* (ج ۲، ۵۶۷-۵۷۲)، تهران: اساطیر.

Bartholomae, C. 1964. *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.

Brunner, Ch. 1977. *A Syntax of Western Middle Iranian*, New York.

Brandenstein, W. And M. Mayrhofer 1964. *Handbuch des Altpersischen*, Wiesbaden.

Dhabhar, B. N. 1949. *Pahlavi Yasna and Visperad*, Bombay.

Geldner, K. F. 1896. *Avesta, the Sacred Books of the Parsis* (3 vols.), Stuttgart.

- Gonda, J. 1956. *The Character of the Indo-European Moods*, Wiesbaden.
- Henning, W.B. 1933. Das Verbum des Mittelpersischen der Turfantexte, *Zeitschrift für Indologie und Iranistik* 9, pp.158-253.
- Kellens, J. 1984. *Le verbe avestique*. Wiesbaden.
- Lazard, G. 1963. *La langue des plus anciens monuments de la prose persane*, Paris.
- . 1984. “Les modes de la virtualité en moyen-iranien occidental,” in Skalmowski, W. and Tongerloo, A. (eds.), *Middle Iranian Studies. Proceedings of the International Symposium Organized by the Katholieke Universiteit Leuven*, Leuven..
- Madan, D. M. 1911. *The Complete Text of the Pahlavi Dinkard*, Bombay (= *DkM*).
- Salemann, C. 1895-1901. “Mittelpersisch,” in Geiger, W. and Kuhn, E. (eds.), *Grundriss der iranischen Philologie*, Strassburg.
- Shaked, Sh. 1979. *The Wisdom of the Sasanian Sages (Denkard VI)*, Boulder, Colorado.
- Skjærvø, P. O. 1985. “Remarks on the Old Persian Verbal System,” *Münchener Studien zur Sprachwissenschaft*, 45, pp. 211-227.
- . 2009a. “Old Iranian,” in Windfuhr, G. (ed.), *The Iranian Languages* (pp. 43-195), Routledge.
- . 2009b. “Middle West Iranian”, in Windfuhr, G. (ed.), *The Iranian Languages* (pp. 196-278), Routledge.
- Szemerényi, O. 1990. *Introduction to Indo-European Linguistics*, Oxford University Press.
- Taraf, Z. 1981. *Der Awesta-Text Niyāyiš mit Pahlavi- und Sanskritübersetzung*, München.